



نشانه شناسی

مقالات کلیدی

گزینش و ویرایش

امیرعلی نجومیان



chair (chér), n. [OF. *chaire* (F. *chaire*), < L. *cathedra*; see *cathedral*.] A seat with a back, and often arms, usually for one person; a seat of office or authority, or the office itself; the person occupying the seat or office, esp. the chairman of a meeting; a *reclining-chair*; a *chair*; a metal block or clutch to support and secure a rail in a railroad.

نشانه‌شناسی

مقالات کلیدی

گزینش و ویرایش

امیرعلی نجومیان

دانشیار ادبیات انگلیسی و نظریه‌ی ادبی

دانشگاه شهید بهشتی



آثار و اسناد

بخش چهارم: نشانه‌شناسی و هنر..... ۲۳۲

۱۱) تلویزیون: استوارت هال، «رمزگذاری و رمزگشایی»..... ۲۳۴

۱۲) معماری: اومبرتو اکو، «کارکرد و نشانه: نشانه‌شناسی معماری»..... ۲۴۸

۱۳) موسیقی: ایرو تاراستی، از نظریه‌ای برای نشانه‌شناسی موسیقی..... ۳۰۹

۱۴) سینما: کریستین متس، «برخی مطالب در نشانه‌شناسی سینما»..... ۳۲۶

۱۵) سینما: وارن باکلند، «نشانه‌شناسی فیلم»..... ۳۴۰

۱۶) تئاتر: کِرِ الام، از نشانه‌شناسی تئاتر و نمایش..... ۳۷۳

بخش پنجم: به‌چالش کشیدن نشانه..... ۴۰۹

۱۷) ژاک دریدا، «ساختار، نشانه و بازی در گفتمان علوم انسانی»..... ۴۱۱

۱۸) جانائان کالر، «در جستجوی نشانه‌ها»..... ۴۳۳

کتابشناسی..... ۴۶۳

نمایه‌ی نام‌ها..... ۴۷۳

نمایه‌ی اصطلاح‌ها..... ۴۷۵

برای دوستان عزیزم در
حلقه‌ی نشانه‌شناسی تهران،

آزیتا افراشی
فاطمه بنویدی
احمد پاکتچی
فرهاد ساسانی
فرزان سجودی
حمیدرضا شعیری
علی عباسی
مرتضی بابک معین
بهمن نامور مطلق

مقدمه

نشانه‌شناسی حاصل درک نوینی از نسبت میان زبان و واقعیت است. زبان همواره به مثابه ابزار انسان برای بازنمایی دنیای ذهن و معنی به منظور ارتباط و بیان انگاشته می‌شد. این شیوه‌ی تفکر که ریشه در اندیشه‌ی متافیزیکی افلاطون و نظریه‌ی محاکات داشت، برای جهان اندیشه مابه‌ازایی محسوس قرار می‌داد که از دنیای اندیشه تقلید می‌کرد تا با ادراک انسانی همگون گردد. اما در سال‌های پایانی سده‌ی نوزدهم با طرح نظریه‌های زیبایی‌گرایی و آرای نیچه نسبت میان زبان و واقعیت واژگون شد. اندیشمندانی چون نیچه، ویتگنشتاین و هایدگر از این سخن گفتند که در واقع این زبان است که معنی و حقیقت را می‌سازد، حقیقت چیزی جز یک ساخت بلاغی نیست و هستی ما در زندان زبان گرفتار است.

بر این اساس، نشانه‌شناسی حوزه‌ای از دانش بشری است که در دهه‌های نخست سده‌ی بیستم فهم جدیدی را از زبان و زبان‌شناسی مطرح کرد. واژه‌ها دیگر نام‌های خاصی نیستند که به گونه‌ای مطلق بر چیزها نهاده باشیم، بلکه واژه‌ها بر اساس منطق تفاوت و به گونه‌ای قراردادی معنی تولید می‌کنند. آنچه ما از آن به واقعیت بیرونی یاد می‌کنیم تنها به واسطه‌ی الگوهای ساختاری قابل دسترسی است. ما تنها از طریق یک‌سری الگوها و ساختارهای از پیش تعیین شده و برساخته است که جهان را می‌فهمیم. همیشه یک واسطه وجود دارد و این واسطه یک نظام نشانه‌ای (زبانی) است که مانند چهارچوبی برای فهم جهان کارکرد دارد. پس، ساختارها گرامر یا دستور زبان نظم ویژه‌ای از جهان را ساخته و سپس آن را برای محک پدیده‌های عالم به کار می‌گیرند.

بنابراین نشانه‌شناسی را می‌توان چنین تعریف کرد: نشانه‌شناسی بررسی، تحلیل و تفسیر کنش دلالت‌پردازی (فرآیند معناسازی) پدیده‌های عالم است. یکی از روش‌های نخستین نشانه‌شناسی، خواندن متن بر اساس زبان زیرین متن است. پس نشانه‌شناسی

بررسی نسبت نشانه‌ها با یک ساختار و یک زبان زیرین است. با این تعریف است که موضوع اصلی نشانه‌شناسی «فرآیند معناسازی» می‌شود. یک نشانه‌شناس کنش‌های انسانی و اُبژه‌های عالم را به‌عنوان نشانه‌هایی درون یک نظام موضوع مورد بررسی قرار می‌دهد و چگونگی شکل‌گیری معنی را در این اُبژه‌ها و کنش‌ها دنبال می‌کند.

اما تعریفی که در بالا آمد بیش و کم درون پارادایم ساختگرایی شکل گرفت و رشد کرد. نکته‌ی قابل توجه این است که با چرخش پارادایمی از ساختگرایی به پس‌ساختگرایی و سپس نظریه‌های فرهنگی، نشانه‌شناسی توانست اهمیت خود را حفظ کند. راز بقای نشانه‌شناسی در چیست؟ به گمان من، نشانه‌شناسی با بسط حوزه‌ی فعالیت نشانه‌ها از متن به گفتمان و بنابراین زندگی روزمره توانست این حوزه تحقیق را در قرن بیست و یک همچنان لازم و ضروری سازد. دیگر اینکه نشانه‌شناسی با مطالعه‌ی متون متنوعی مانند ادبیات، سینما، موسیقی، تئاتر، معماری و رسانه‌های گروهی توانست از دایره‌ی کوچک زبان کلامی به حوزه‌های دیگر متنی نیز وارد شود.

گزاره‌های نشانه‌شناسی

نشانه‌شناسی به‌طور خلاصه گزاره‌های زیر را مطرح می‌کند:

(۱) نشانه‌شناسی روش خواندن متن است تا زبان زیرین متن را کشف کند. پس نشانه‌شناسی بررسی نسبت نشانه‌ها با یک ساختار و یک زبان زیرین است. این نسبت به تولید معنی می‌انجامد. نشانه‌شناسی ساختگرا بر این باور شکل گرفت که از متن نمی‌توان خارج شد. امروزه اما یکی از مهم‌ترین رویکردهای نشانه‌شناسی، نشانه‌شناسی فرهنگی است که رابطه‌ی نشانه‌ها در بستر فرهنگی و فرهنگ را به‌عنوان متن تحلیل می‌کند.

(۲) نسبت ما با جهان بیرون بر اساس زبان و سیستم است. هر کنش فردی ما تنها در ارتباط با یک نظام زبانی کلی قابل فهم است. اگر ما بتوانیم کنش‌های فردی‌مان را با نظام‌های زبانی مرتبط کنیم می‌توانیم بفهمیم کجا قرار داریم و جایگاه‌مان چیست. یک کنش در یک نظام زبانی می‌تواند کاملاً مثبت و در نظام زبانی دیگر کاملاً منفی باشد. پس کنش‌های فردی ارزش درونی و ماهوی ندارند. آنچه که برای نشانه‌شناسی مهم است رابطه‌ی همزمانی این نشانه‌هاست. در یک کلام، ساختگرایی به دنبال دستور زبان متن (ادبی، معماری، ساختار شهری، موسیقی، و غیره) است.

(۳) سیستم‌ها یا ساختارها نتیجه‌ی انباشت کنش‌های فردی هستند. این نظام زبانی انباشتی است از کنش‌های زبانی فردی. گفتار فردی یا کنش فردی تنها در ارتباط با نظام

زبانی قابل فهم است.

(۴) یک نشانه چیزی است که دیگر نشانه‌ها نیستند. هستی یک نشانه تنها در تفاوت آن با نشانه‌های دیگر شکل می‌گیرد.

(۵) رابطه میان دال و مدلول قراردادی است. دال نشان ملموسی است که به زبان می‌آورم یا می‌نویسم و مدلول مفهومی است که از این دال به ذهن متبادر می‌شود. دال و مدلول با هم نشانه را می‌سازند.

(۶) کنش‌ها و رفتارهای انسانی به تمامی ساختگی است. «ساختگی» به این معنی که من کنش‌های فردی خود را به تدریج بر اساس ساختارهای جامعه شکل می‌دهم. ما تنها از طریق ساختارها و سیستم‌ها می‌توانیم با یکدیگر ارتباط برقرار کنیم.

(۷) معنی یک متن در ارتباط با واقعیت بیرون یا بیان خالق آن شکل نمی‌گیرد. ساختگرایان نگاه‌شان به متن نگاهی تقلیدی یا محاکاتی نیست و بر این گمانند که متن تقلیدی از جهان بیرون نیست. درون جهان متن است که نشانه‌ها با هم مرتبط هستند.

(۸) واقعیت همواره به‌طور رمزگذاری شده وجود دارد. ما همواره با یک‌سری رمزگان روبه‌رویم که میان یک گروه انسانی مشترک است. به باور ساختگرایان، واقعیت‌ها همیشه از طریق یک‌سری ساختارهای رمزی با ما ارتباط دارند.

(۹) معنی در متن از درون ساختار متن شکل می‌گیرد و در خود متن نسبت میان نشانه‌هاست که معنی یا نظام دلالتی را شکل می‌دهد.

نشانه‌شناسی ساختگرا

از دید ساختگرایان، پدیده‌های جهان نه از ارجاع به دنیای بیرون، بلکه تنها در نسبت با پدیده‌های مشابه و بر اساس تفاوت با آن‌هاست که معنا می‌گیرند و این اساس نسبی‌گرایی است. به همین ترتیب، ادبیات و هنر هم دیگر تقلیدی نیستند و به حقیقت بیرون ارجاعی ندارند. ادبیات و هنر، به‌عنوان متن، می‌بایست در ارتباط با متن‌های دیگر و نیز بر اساس یک نظام نشانه‌ای و دستور زبان خودکفا بررسی و تحلیل شوند. به این ترتیب، ادبیات و هنر دیگر بازنمودی از واقعیت بیرونی نیستند.

می‌توان نتیجه گرفت که نشانه‌شناسی ساختگرا به دنبال معنی نهفته‌ای در متن نیست، بلکه به دنبال آن است که توضیح دهد معنی هر متن چگونه شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، نشانه‌شناسی ساختگرا هدفی جز توصیف فرآیند تولید معنی ندارد. ما نمی‌توانیم یک رفتار اجتماعی واحد، یا یک متن ادبی واحد را تحلیل کنیم مگر آن‌که آن را در

ارتباط با نظام‌های مشابه دیگر بررسی کنیم. از این‌رو، سوسور نظرات خود را نه زبان‌شناسی بلکه با عنوان نشانه‌شناسی مطرح می‌کند. سوسور در واقع نظریه‌ای را مطرح می‌کند که به‌هیچ‌رو در فضای کوچک زبان جا نمی‌گیرد و فراتر از آن می‌رود و می‌تواند هر رفتار انسانی را شامل شود. نشانه‌شناسی ساختگرا بر این اساس تلاش می‌کند که برای هر رفتار انسانی یک دستور زبان بسازد. آنچه امروز با نام جامعه‌شناسی ساختگرا، اقتصاد ساخت‌گرا، نقد ادبی ساختگرا و مانند آن می‌بینیم نتیجه‌ی همین رویکرد نظام‌گرا است. این رویکرد می‌کوشد تا از کنار هم گذاشتن تک‌رفتارها یا تک‌گفتارها به قوانین و دستور رفتارها و گفتارها دست پیدا کند.

نشانه‌شناسی پس‌اساختگرا

اما، رویکرد ساختگرا، در دهه‌ی شصت میلادی مورد نقد و چالش مهمی توسط چند متفکر فرانسوی از جمله دریدا، بارت، لاکان، کریستوا و فوکو قرار گرفت. نقد پس‌اساختگرا به مجموعه‌ی گسترده‌ای از نظریه‌های نقد اطلاق می‌شود که پس از ساختگرایی و با گونه‌ای موضع‌گیری نسبت به ساختگرایان شکل گرفته‌اند. به گمان من، به این دلیل که نقد پس‌اساختگرا پارادایم یا چهارچوبی نوین در نقد طرح کرد درون رویکردهای متفاوتی از خوانش متن جاری است: نقدهای مانند نقد واساز، نقد پسااستعماری، نقد فرهنگی، نژاد و مهاجرت، نقد گفتمانی، رویکرد تاریخ‌گرایی نو، و نقد جنسیت و هویت جنسی از این جمله‌اند.

پس‌اساختگرایان هنوز با زبان نشانه‌شناسی ساختگرا و اصطلاحات آن از جمله دال و مدلول، همنشینی و جانشینی، درزمانی و همزمانی و زبان و گفتار سخن می‌گفتند اما اصول تفکر ساختگرا را با یاری همین واژه‌ها به چالش گرفتند. به گمان برتنز، پس‌اساختگرایی «در دید ضد انسان‌گرای خود و این که زبان کلید فهم جهان و خود است» با ساختگرایی همراه است.^۱ واقعیت، برای این دو نظریه، تنها به واسطه‌ی زبان (نظام نشانه‌ها) قابل فهم است. ما از درون یک نظام نشانه‌ای (از جمله زبان کلامی) که براساس مجموعه‌ای رمزگان مورد توافق یک گروه اجتماعی قادر به درک عالم هستیم و به گمان ایشان، واقعیتی درک‌شدنی جدا از نظام نشانه‌ای وجود ندارد.

اما پس‌اساختگرایی در توان نمایش معنی درون زبان و وجود نظامی زیرین و ثابت

1. Bertens, Hans. *Literary Theory: The Basics*. London: Routledge, 2001, p. 120.

در متن که محور و مرکز فهم متن باشد تردید دارد. از نگاه ایشان، نظام‌های نشانه‌ای همیشه مورد تهدید و هجوم دلالت‌هایی پس متفاوت قرار می‌گیرند که در نهایت به تعلیق معنا درون متن می‌انجامد. پساساختگرایان بر این گمانند که فقط زمانی وجود نظامی ثابت و جهان‌شمول ممکن است که دال و مدلول در رابطه‌ای طبیعی و جدانشدنی دلالت یگانه‌ای را سبب شوند و این امر به هیچ‌رو شدنی نیست. معنا اگرچه حاصل تفاوت است، سرانجام در رویکرد ساختگرایان به علوم انسانی، به مدلولی استعلایی در بیرون متن ارجاع دارد. دریدا این بینش ساختگرا را با اصطلاحات «متافیزیک حضور» و «کلام‌محوری» نقد کرده است.

پس تلقی پساساختگرایان از اتفاقی که در متن می‌افتد متفاوت است و این اندیشه بر اساس تعریف جدیدی از نشانه شکل می‌گیرد. پساساختگرایان نشانه را «مادی»، فرآیندی و بینامتنی^۱ اعلام کردند: «مادی»، بدین معنی که نشانه خود گاهی فقط نشانه است و به هیچ چیز جز خود دلالت ندارد؛ «فرآیندی» از این‌رو که نشانه در یک فرآیند ناتمام در حال دلالت است و تثبیت نشده است؛ «بینامتنی» بدین دلیل که نشانه‌های یک متن همواره با نشانه‌های متن‌های دیگر در تعامل و گفتگو هستند و متن‌ها، دنیا‌های بسته و مجزا از یکدیگر نیستند. در نشانه‌شناسی پساساختگرا، هر نشانه به جای حمایت از و پیوستگی با دیگر نشانه‌ها، چالشی بر آن‌ها محسوب می‌شود. پساساختگرایان هر نظام مستحکم و یکدست از نشانه‌ها را نقد می‌کنند و در نتیجه نظام‌های زبانی را سرشار از تناقض و پارادوکس می‌بینند. همچنین واسازی دریدا منطق حاکم بر تقابل‌های دوگانه ساختگرایی را پارادوکسی می‌داند و مجزا بودن دو قطب تقابل برتری یکی بر دیگری را به پرسش می‌گیرد.

ژاک دریدا، درون متن و بیرون متن را، بر خلاف نگاه ساختگرایان، از یکدیگر مجزا نمی‌پندارد و کوشش می‌کند که نشان دهد درون متن همیشه از بیرون تهدید می‌شود و بالعکس. اما این تمام ماجرا نیست. واسازی نشانه‌ها در متن از این‌رو اتفاق می‌افتد که دال‌ها به مدلول نهایی نمی‌رسند، حصول معنی همواره به تعویق می‌افتد و مایکسره معنی را در چند قدمی خود می‌بینیم، بدون این که امکان دست‌یابی کامل به آن فراهم باشد. روند خوانش متن در نظریه پساساختگرایی هیچ‌گاه به پایان نمی‌رسد و حرکت از

1. Posner, Roland. "Semiotics this side and the other side of structuralism: the connection between modern and postmodern, structuralism and poststructuralism" (Summary published on the internet).

دالی به دالی دیگر است. دلالت دیگر نتیجه سنتزگونه ارتباط دال و مدلول به هم پیوسته‌ای نیست و هر کنش خواندن دلالت‌های تازه‌ای را آشکار می‌کند و از این‌رو، خوانش همیشه خوانش اشتباه تلقی می‌شود و معنی در زایش دائم است. چون ساختارها موقتی و تاریخی و قابل تغییرند، به محض این‌که یک اثر هنری در یک بافت اجتماعی جدید قرار بگیرد معنای متفاوتی ایجاد می‌کند.

به گمان من، دوام حیات نشانه‌شناسی، به‌عنوان یک روش، به دلیل انعطاف در روش‌های نشانه‌شناسی است. به بیان دیگر، این تعریف که نشانه‌شناسی «بررسی روابط نشانه‌ها در متن است» در رویکرد پساساختگرا نیز مشروعیت دارد و در این‌جا منتقد فقط با ارتباطی منطقی یا «علمی» مواجه نیست. دال‌ها، در غیاب مدلول سرگرداند و با نظام تحمیل شده به متن که مؤلف خود را مرجع آن می‌داند در نبردند. متن دیگر فقط بافتی متشکل از دال‌هاست که با تکثیر خود، بازنمایی بی‌پایانی را نمایش می‌دهد. متن در موقعیت بی‌اطمینانی حرکت می‌کند که پایان و ختمی بر آن متصور نیست.

نشانه‌شناسی در کشاکش تنش‌های نظری میان ساختگرایی و پساساختگرایی، به‌عنوان یک روش خوانش متن، همچنان به حیات خود ادامه داده است و توانسته است درون رویکردهای متفاوت نقدی (مانند فمینیسم، تاریخگرایی نوین، نقد فرهنگی، نقد هویت جنسی، نقد جامعه‌شناختی، نقد پسااستعماری و نقد روانشناختی) روش‌های قابل اجرایی پیش پای منتقد قرار دهد. به عبارت دیگر، نشانه‌شناسی از دوره‌ی ساختگرایی عبور و به دوره‌ی پساساختگرایی وارد می‌شود و همچنان به حضور مؤثر خود ادامه می‌دهد. به گمان من، نشانه‌شناسی، برخلاف تصور بسیاری، نه تنها یک رویکرد نقادانه است، بلکه یک روش خوانش متن هم هست، و در نتیجه می‌تواند درون رویکردهای مختلف نقد جهت خوانش متن به کار گرفته شود.

مجموعه‌ی پیش رو

گزینش نوشتارهای این مجموعه شاهدی کافی بر این مدعاست که حوزه‌ی نشانه‌شناسی بسیار فراخ و گسترده است و در هر یک از این حوزه‌ها توانسته گزاره‌های مهمی را مطرح نماید. در این مجموعه تلاش کرده‌ام که داستان نشانه‌شناسی را در صد سال اخیر به روایت نظریه‌پردازان اصلی آن به نمایش بگذارم. در بخش نخست به مبانی، تعاریف و تاریخچه نشانه‌شناسی پرداخته شده است. سپس در بخش دوم نویسندگان مقالات به خاستگاه نخستین آن در زبان‌شناسی پرداخته‌اند و در بخش سوم

حرکت مطالعات اولیه از زبانشناسی به مطالعات ادبی طرح شده است. بخش چهارم حوزه‌های نوین مطالعات نشانه‌شناسی را به‌ویژه در متون هنری معرفی می‌کند و در پایان در بخش پنجم به چالش‌هایی که تعریف نشانه و نشانه‌شناسی در دهه‌های اخیر با آن روبه‌رو شده است می‌پردازیم. جالب این است که این چالش‌ها نه‌تنها از اهمیت این حوزه‌ی دانش بشری نکاسته است بلکه به قابلیت‌ها و ظرفیت‌های آن افزوده است. یکی از ویژگی‌های مهم این مجموعه این است که نویسندگان نوشتارها همه نظریه‌پردازان اصلی در رشته‌ی خود هستند و این ویژگی این مجموعه را به منبعی قابل اتکا در مطالعات نشانه‌شناسی تبدیل می‌کند. برای هر مقاله، متنی درباره‌ی مؤلف و معرفی مقاله اضافه کرده‌ام که امیدوارم برای خواننده سودمند باشد. سپس فهرستی کم‌ویش جامع از منابع انگلیسی و فارسی در حوزه‌ی نشانه‌شناسی به صورت کتابشناسی ارائه شده است. همچنین در پایان، فهرست واژگان کلیدی که در کتاب به کار برده شده‌اند را به زبان فارسی تهیه کرده‌ام و معادل‌های مناسب را به زبان انگلیسی (یا در موارد معدودی به زبان دیگری مانند فرانسه یا آلمانی) ارائه داده‌ام. البته به گمان من، هیچ‌گاه معادل درست و مطلق در ترجمه وجود ندارد و بنابراین در این فهرست گاهی مشاهده می‌کنید که برای یک واژه چند معادل متفاوت پیشنهاد شده است. در مواردی هم با معادل‌هایی در پانوشته مقاله‌ها روبه‌رو می‌شوید. این معادل‌ها یا به دلیل بافت و زمینه‌ی متن توسط مترجم استفاده شده‌اند، یا یادآوری معادل آن‌ها در پانوشته به خواننده یاری می‌رساند (حتی اگر در فهرست پایانی هم موجود باشد) و یا واژگان کلیدی نشانه‌شناسی انگاشته نمی‌شوند و گمان کردم نمی‌توان آن‌ها را در فهرست واژگان آورد و به‌عنوان پیشنهادی کلی مطرح کرد.

در پایان وظیفه‌ی خود می‌دانم که از کوشش و دقت مترجمان این مجموعه سپاسگزاری کنم و به‌ویژه از دکتر کورش صفوی و دکتر لیلا صادقی که پذیرفتند از ترجمه‌های ایشان که پیش از این به چاپ رسیده بودند در مجموعه‌ی حاضر استفاده شود صمیمانه تشکر می‌کنم. تا جایی که امکان داشته است کوشش کرده‌ام که سبک و سیاق ترجمه، علامت‌گذاری، پانوشته‌نویسی، و معادل‌گزینی مترجم‌های محترم حفظ شود و البته در مواردی هم مجبور به یکدست کردن متن‌ها شده‌ام. آنچه می‌ماند سپاس از مسعود فرهمندفر و محمد غفاری است که در خواندن و ویرایش نمونه‌های متن به من یاری رساندند و از جناب آقای حسن‌زاده مدیر محترم انتشارات مروارید که صمیمانه و مشفقانه این پروژه را حمایت کردند قدردانی می‌کنم.

بخش نخست

معرفی

نشانه‌شناسی چیست؟

یوگنی گورنی

ترجمه‌ی محمد غفاری

یوگنی گورنی مدرک دکتری‌اش را در حوزه‌ی «زبان و ارتباطات» در سال ۲۰۰۶ از دانشگاه لندن دریافت کرد. وی در دانشگاه‌های مختلفی در اروپا و آمریکا تدریس کرده است، و فعالیت‌های پژوهشی وی بیشتر معطوف به حوزه‌های «نشانه‌شناسی فرهنگ» و نیز «زبان فرهنگ» بوده است. از آثار او می‌توان به کتاب تاریخ تحلیلی اینترنت در روسیه، مطالعاتی در زمینه‌ی تحلیلی اینترنتی (۲۰۰۹) و مقاله‌های «نشانه‌شناسی چیست؟» (۱۹۹۴)، «فرهنگ مجازی و قدرت» (۱۹۹۸)، و «اینترنت و زبان‌شناسی تاریخی» (۲۰۰۰) اشاره کرد.

مقاله‌ی «نشانه‌شناسی چیست؟» به قلم یوگنی گورنی، اولین بار در سال ۱۹۹۴ و در مجله‌ی اینترنتی روسی Zhurnal.ru و سپس در سال ۱۹۹۵ در لندن و در نشریه‌ی Creator Magazine منتشر شد.^۱ این مقاله با یک دسته‌بندی بدیع، انواع نگرش‌ها به نشانه‌شناسی را معرفی می‌کند. نشانه‌شناسی به عنوان علم، روش، و حوزه‌ای زیان‌شناختی معرفی می‌شود و سپس نشانه‌شناسی به عنوان فرآیندی درون‌متنی یا بینامتنی تعریف می‌شود. اما نشانه‌شناسی را

1 Eugene Gorny, 1994. "What Is Semiotics?" Retrieved on Feb. 24, 2012. <<http://www.zhurnal.ru/staff/gorny/english/semiotic.htm>>

پانوش‌ها و نوشته‌های درون قلاب افزوده‌ی مترجم‌اند.

می‌توان علم تشریح فرآیند نشانه‌پردازی هم نامید. در این تعریف، اینکه نشانه در نسبت میان طبیعت و فرهنگ کجا قرار می‌گیرد مورد بحث قرار می‌گیرد. در ادامه، نویسنده به جایگاه فلسفی نشانه‌شناسی می‌پردازد و بر آن است تا آن را درون جریان‌های فلسفی چند سده‌ی گذشته بازایی کند.

کجاست حیاتی که با زیستن از دست داده‌ایم؟ / کجاست خردی که با کسب معرفت از کف داده‌ایم؟ / کجاست معرفتی که با کسب اطلاعات از دست داده‌ایم؟

(تی. اس. الیوت^۱، بخشی از سرود هم‌سرایان در آغاز نمایشنامه‌ی صخره^۲ [۱۹۳۴])

وقتی مردم می‌فهمند که تخصص من نشانه‌شناسی است و حتی در دانشگاه این حوزه را تدریس می‌کنم، همیشه از من می‌پرسند: «بگو بینم، نشانه‌شناسی چیست؟». با گذشت زمان، متوجه شدم که این واکنش عادی مردم عادی به خود واژه‌ی «نشانه‌شناسی» است. هیچ‌کس نمی‌داند نشانه‌شناسی چیست و با چه موضوع‌هایی سروکار دارد. قابل توجه است که معمولاً کسی نمی‌پرسد «علم ریاضی به چه مسائلی می‌پردازد؟» یا «موضوع زیست‌شناسی چیست؟». مردم با شم خود به موضوع و هدف این رشته‌ها پی می‌برند.

هربار خواستم پرسش این افراد را پاسخ بدهم و فایده‌ی نشانه‌شناسی را برایشان توضیح بدهم، فهمیدم که این اصلاً کار آسانی نیست. البته، معمولاً، از دادن جواب صریح به این سؤال طفره می‌رفتم و می‌گفتم که نشانه‌شناسی چیزی بین فلسفه و زبان‌شناسی تاریخی است. کم‌کم، متوجه این نکته شدم که خودم هم دقیقاً نمی‌دانم نشانه‌شناسی چیست. درباره‌ی این نکته‌ی تعجب‌آور تأمل کردم و اکنون می‌خواهم نتیجه‌ی تأمل خود را در اختیار شما بگذارم.

۱. T. S. Eliot. شاعر، نمایشنامه‌نویس، و ناقد انگلیسی-آمریکایی (۱۸۸۸-۱۹۶۵).

سه تعریف از نشانه‌شناسی

(الف)

شاید، رایج‌ترین و جاافتاده‌ترین تعریف نشانه‌شناسی تعریف آن بر اساس موضوع باشد: «نشانه‌شناسی علم نشانه‌ها و/یا نظام‌های نشانه‌ای است». با این حال، اگر این تعریف را به دقت بررسی کنیم، با این پرسش مواجه می‌شویم: «چه کسی وجه تمایز نشانه و غیرنشانه را مشخص می‌کند؟». پیش از هر چیز، فرض می‌کنیم که (۱) نشانه وجود دارد، و (۲) ما می‌دانیم که نشانه چیست.

قرن‌ها پیش، اوگوستین قدیس^۱ از دشواری متمایز کردن اشیا از نشانه‌ها آگاه بود. وی به این اصل اولیه معتقد بود که فقط با کمک نشانه‌هاست که می‌توانیم اشیا را بشناسیم و درباره‌شان صحبت کنیم، یعنی با استفاده از نشانه‌ها به جای خود چیزها. این نکته بعدها دغدغه‌ی اصلی چارلز سندرز پرس^۲، پدر نشانه‌شناسی مدرن، شد. از دید پرس، همه‌ی اشیا «شیء فی‌نفسه» بودند و نشانه‌ها هم واسطه‌ای عام بین ذهن آدمی و جهان بیرون. از طرف دیگر، آنچه غالباً به صورت نشانه ادراک می‌شود گاه ممکن است صرفاً به صورت شیء ادراک (و استفاده) شود. محض نمونه، بعضی افراد کتاب مقدس را می‌خوانند و تفسیر می‌کنند و آن را واقعاً مقدس و رمزی^۳ می‌دانند. اما، بعضی‌ها هم شاید همین کتاب را بر سر شخص دیگری بکوبند و جان او بگیرند. گاه، برخی اشخاص به شیئی معنایی خاص می‌بخشند و آن را به نشانه‌ای بدل می‌کنند که ممکن است برای دیگران کاملاً بی‌معنا باشد. پی‌روان دین‌های غیربومی^۴ و مبتلایان به پارانویا نمونه‌هایی از این قبیل اشخاص به شمار می‌روند.

کوتاه سخن، شرایط زیادی هستند که تعیین می‌کند کی و کجا شیء خاصی را نشانه در نظر بگیریم و کی و کجا آن را نشانه در نظر نگیریم (و برعکس). با این همه، اشیا و به همین قیاس، رابطه‌ی شیء/نشانه حقیقتاً جزو مسائل نشانه‌شناسی نیستند، هرچند عده‌ای نظری عکس این دارند. از آنجا که نشانه‌شناسی کاری با واقعیت غیرنشانه‌ای ندارد، نمی‌تواند برای مسئله‌ی وجود یا عدم آنچه فراتر از حدود نشانه می‌رود پاسخی بیابد. به بیان دیگر، از نظر نشانه‌شناسان، غیرنشانه هم نوعی نشانه محسوب می‌شود، اما

۱. متآله مسیحی و از آبای کلیسا، زاده‌ی شمال افریقا (۳۵۴-۴۳۰)

۲. فیلسوف امریکایی (۱۸۳۹-۱۹۱۴)

با محتوایی تماماً منفی.

بنابر این، نشانه‌شناسی عبارت است از همه‌چیز را نشانه یا نظام نشانه‌ای دانستن. هر چیزی می‌تواند موضوع بررسی نشانه‌شناسی باشد؛ این حرف بدان معناست که نشانه‌شناسی هیچ موضوع خاصی ندارد یا، دست‌کم، هیچ موضوعی که از پیش خاص آن در نظر گرفته شده باشد.

(ب)

یکی دیگر از تعریف‌هایی که از نشانه‌شناسی به دست داده‌اند تعریف آن بر اساس روش است: «نشانه‌شناسی کاربرد روش‌های زبان‌شناختی برای بررسی موضوع‌هایی غیر از زبان طبیعی [= کلامی] است». خب، این یعنی چه؟ طبق این تعریف، نشانه‌شناسی همه‌چیز را ساختگی و دارای کارکردی شبیه به زبان می‌داند. شالوده‌ی این روش تشبیه همه‌چیز به زبان است. هر چیزی را می‌شود نوعی زبان یا دارای نوعی زبان تلقی کرد: نظام خویشاوندی، ورق‌بازی، ایما و اشاره، هنر آشپزی، مناسک دینی، و رفتار حشره‌ها. به این ترتیب، می‌توان گفت که نشانه‌شناسی نسبت‌دادن استعاره‌ی زبان به پدیده‌های غیرزبانی است، یعنی پدیده‌هایی که افراد عادی آن‌ها را «غیرزبانی» می‌انگارند. یکی از اصول نشانه‌شناسی تعمیم‌دادن اصطلاح‌های زبان‌شناختی است. از این‌رو، روش نشانه‌شناسی عبارت است از همه‌چیز را استعاراً زبان پنداشتن یا هر چیزی را به زبان تشبیه کردن و آن را در چارچوب مفهوم‌های زبان‌شناختی توصیف کردن.

(پ)

نظریه‌های متعددی هستند که تأکید می‌کنند که زبان یکی از جنبه‌های بنیادی جهان بشر است. مثلاً، هانس-گئورگ گادامر^۱، یکی از اصحاب هرمنوتیک [علم تفسیر]، که معمولاً قطب مخالف نشانه‌شناسی محسوب می‌شود، زبان را «رسانه‌ی عام تجربه‌ی انسان» می‌داند. بسیاری از شاخه‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و انسان‌شناسی هم برای این ابزار نمادین نقش مهمی در فعالیت‌های بشری قائل می‌شوند. با وجود این، هیچ‌کس این علوم را نشانه‌شناسی نمی‌خواند، و نشانه‌شناسی، در عمل، کاملاً خود را از آن‌ها متمایز می‌کند. علت آن چیست؟

۱. فیلسوف آلمانی (۱۹۰۰-۲۰۰۲)

قبلاً هم گفتم که مردم عادی نمی‌دانند نشانه‌شناسی با چه موضوع‌هایی سروکار دارد. وقتی می‌گوییم: «نشانه‌شناسی می‌خوانم (یا درس می‌دهم)»، از من می‌پرسند: «جدی؟ حالا، نشانه‌شناسی چه هست؟». توضیح‌هایی هم که درباره‌ی نشانه‌شناسی در کتاب‌ها آمده حتی برای دانشجویان نامفهوم، پیچیده، و پر از اصطلاح‌ها، طرح‌ها، و فرمول‌های تخصصی‌اند. هدف واقعی مطالعه‌ی نشانه‌شناسی نیز به‌هیچ‌وجه روشن و مشخص نیست.

هرگاه کسی پرسید: «نشانه‌شناسی چیست؟»، ممکن است با اطمینان پاسخ بدهیم: «نشانه‌شناسی به نشانه‌ها و نظام‌های نشانه‌ای می‌پردازد». اما، این پاسخ حتی به نظر خود پاسخ‌دهنده هم قانع‌کننده نیست. به همین دلیل، بر اساس موضوع نشانه‌شناسی، من تعریف دیگری برای آن پیشنهاد می‌کنم. خود نشانه‌شناسان‌اند که نشانه‌شناسی را، در مقام علم، نهادینه می‌کنند. از کاربرد اصطلاح‌های نشانه‌شناختی رایج (نشانه، رمزگان، دلالت، نشانه‌پردازی، و غیره) و ارجاع به آثار موجود در این حوزه، می‌توان فهمید که پژوهشی خاص، هر موضوعی که داشته باشد، نشانه‌شناسانه است یا خیر. به این ترتیب، تعریف نشانه‌شناسی بر مبنای موضوع آن بدین قرار است: «نشانه‌شناسی چیزی است که کسانی که خود را نشانه‌شناس می‌دانند آن را نشانه‌شناسی می‌نامند».

سه نوع نگرش در نشانه‌شناسی

منظور من از نگرش نشانه‌شناسانه نگرشی به متن است که بر سرشت نشانه‌ای آن تمرکز می‌کند و آن را همچون پدیده‌ای زبانی توصیف و تفسیر می‌کند (و، البته، به اعتقاد نشانه‌شناسان، هر چیزی متن است). در واقع، نگرش‌های نشانه‌شناسانه‌ی گوناگونی وجود دارند. بنا به ملاحظات روش‌شناختی، آن‌ها را، بر اساس تعریف‌شان از متن و رابطه‌ی آن با معنا، به سه دسته‌ی کلی تقسیم می‌کنیم.

الف)

نخستین نگرش را می‌توان «درونی‌انگاری» نامید. پی‌روان این نظریه، مانند یوری لوتمان^۱، متن را «کلیتی بسیار سازمان‌یافته»، مستقل، و پیچیده می‌انگارند، آرایشی تقریباً مکانی که با روابط فرمی بین عناصر گوناگون و سطوح این آرایش ایجاد می‌شود. فرم

۱. پژوهنده و نشانه‌شناس روس (۱۹۲۲-۱۹۹۳)

(یا ساختار) چیزی است که معنا را شکل می‌دهد. روابط و مراتب عناصر و سطوح متن درون‌بوداند، یعنی واقعی‌اند و وجودشان مقدم بر هرگونه فرایند تحلیلی و مستقل از آن است. مخاطب یا تحلیلگر متن صرفاً می‌تواند آنچه را درون متن است آشکار کند. چنین نگرشی به بهترین وجه در آثار ساخت‌گرایان کلاسیک نمود یافته است. طبق این نگرش، فقط خودِ متن‌ها نیستند که درونی‌اند، بلکه روندهایی هم که طی آن‌ها متن‌ها پدید می‌آیند و عمل می‌کنند درونی در نظر گرفته می‌شوند. (برای نمونه، بسنجید با ایده‌ی فرمالیست‌های روس درباره‌ی قائم‌به‌ذات بودن ادبیات و مفهوم الگو یا خواننده‌ی درونی اومبرتو اکو^۱).

تعریف ساختارباوران از متن مبتنی بر فرض‌های زیر است:

۱. ساختارهای متن ناخودآگاه و عینی‌اند؛
۲. ساختارهای متن بر اساس تفاوت و تقابل شکل می‌گیرند؛
۳. ساختارهای متن وجودی مستقل از مشاهده‌گر دارند؛
۴. ساختارهای متن عام‌اند و مانند الگوها یا چارچوب‌هایی عمل می‌کنند که گفتمانی‌شدن، نظم‌یافتن، و هم‌بستگی عناصر متنی و، در نتیجه، شکل‌گرفتن و فعال‌شدن هر نوع پدیده‌ی فرهنگی را ممکن می‌کنند؛
۵. ساختارهای متن شبیه زبان‌اند؛
۶. ساختارهای زبان‌گونِ متن را می‌توان با روش‌های زبان‌شناسی یا نشانه‌شناسی، در حکم زَبَرزبان، آشکار و بررسی کرد.

ساختگرایی، که با «علوم دقیقه» پهلوی می‌زند، ایده‌های خودآگاه و سوژه را رد می‌کند. همان‌گونه که پل ریکور^۲ در دهه‌ی ۱۹۶۰ گفته بود، «هدف ساختگرایی فاصله ایجادکردن، عینی‌سازی، و جداکردن هرگونه ساختارِ شهودی، اسطوره‌ای، آیینی، و جز آن از معادله‌ی شخصی بررسی‌کننده است». معنایی که با تحلیل ساختاری نمایان می‌شود معنای مطلق است. معنایی که اندیشه‌ی شخصی یا تجربه‌ی معنادار تلقی می‌شد جای خود را می‌دهد به اندیشه‌ای که با عینیتِ رمزگان‌ها از خود بیگانه شده است. به قول پل ریکور، «اندیشه‌ی ساختاری اندیشه‌ای است که نمی‌اندیشد».

۱. نویسنده و نشانه‌شناس ایتالیایی (۱۹۳۲-۲۰۱۶)

۲. فیلسوف فرانسوی (۱۹۱۳-۲۰۰۵)

(ب)

دومین نگرش را می‌توان «بینامتنیت‌گرایی» نامید. پی‌روان این نظریه توجه خود را به رابطه‌ی متن‌ها معطوف می‌کنند. خودِ مفهوم «متن» را هم تعمیم می‌دهند و کمابیش ادعا می‌کنند که کل جهان نوعی متن است. بینامتنیت‌گرایان معتقدند که عناصر سازنده‌ی هر متن از متن‌های دیگر برگرفته شده‌اند و به آن‌ها اشاره دارند. به گمان ایشان، ارجاع و نقل قول‌اند که معنای متن را پدید می‌آورند و دغدغه‌ی اصلی نشانه‌شناسان‌اند نه ساختار درونی. بنا بر این، تحلیلگر، به جای عناصر درون‌متنی، بر مناسبت عناصر و آرایش آن‌ها در جهانی نشانه‌ای تمرکز می‌کند که تمام متن‌های بالقوه و بالفعل را در بر می‌گیرد.

باین‌حال، این «همه‌نشانه‌انگاری»، مانند نظریه‌هایی که برای زبان سرشتی متافیزیکی قائل می‌شوند، بدون شک، از پرداختن به مسئله‌ی واقعیت غیرنشانه‌ای عاجز است. همان‌طور که هانس-گئورگ گادامر اذعان کرده است، «معناشناسی و علم تفسیر دیگر تلاش نمی‌کنند تا از حد و مرز زبان، در حکم صورت اساسی هر نوع تجربه‌ی معنوی، فراتر بروند». نتیجه‌ی منطقی این قضیه شکل‌گیری مفهوم نشانه‌ی غیرارجاعی است، یعنی نشانه‌ای که فقط به نشانه‌های دیگر ارجاع دارد.^۱ (بسنجید با مفهوم «مانسته‌ها»ی ژان بودریار^۲، نشانه‌هایی که خودشان به تمامی جانشین واقعیت می‌شوند).

از این گذشته، تحلیل بینامتنی مرزهای متن را از میان می‌برد و آن را به «بینامتنی» بی‌حد و مرز تبدیل می‌کند. این بازبودن کامل ساختار متن حاکی از خلأ معنایی آن است. این خلأ را خواننده ممکن است به‌طور اتفاقی و با استفاده از رمزگان‌های تفسیری مختلف پر کند. منظور از رمزگان‌های تفسیری متن‌های دیگری است که خواننده متن مورد نظر را با توجه به آن‌ها می‌خواند. اگر، به این ترتیب، معیارهای اثبات صدق فروپاشیده شوند (چیزی که در اندیشه‌ی ساخت‌گشا روی داده است)، با بحران «حقیقت» روبه‌رو می‌شویم. با فقدان جهت‌گیری، که از این بحران حقیقت نشئت می‌گیرد، جهان متن گون معنا و مفهوم (مشخص) خود را از دست می‌دهد. نشانه‌شناسانی که چنین ذهنیتی دارند، برعکس ساخت‌گرایان، تحلیل متنی خود را نه «علم» که نوعی «بازی» یا رهایی از اقتدار زبان می‌پندارند.

۱. این جمله ظاهراً متناقض است زیرا تعریفی که مؤلف اینجا از «نشانه‌ی غیرارجاعی» به دست داده تعریف «نشانه‌ی ارجاعی» است.

۲. اندیشمند فرانسوی (۱۹۲۹-۲۰۰۷)

بینامتنیت‌گرایی کلاً بر دیدگاهی اساس یافته است که فرهنگ را گنجینه‌ای از معناها می‌داند، معنایی که در حکم اطلاعات در نظر گرفته می‌شوند، یعنی دانشی که خودبه‌خود کسب شده باشد. بنابر این، تشبیه فرم همه‌ی متن‌های غیرکلامی به فرم زبان (قابل شدن به وجود عناصر یا فراگردهایی مثل نقل قول، عبارت‌گردانی، و غیره در تمام متن‌ها) ما را به نتیجه می‌رساند که میان معنای متن‌های مقایسه‌شده هم نوعی شباهت یا این‌همانی وجود دارد. در این صورت، فرهنگ به «دانشی پیش‌ساخته» فروکاسته می‌شود که برخی از اجزایش از متنی به متن دیگر کوچ می‌کنند، و این، در واقع، «حیات» فرهنگ را شکل می‌دهد.

از لحاظ اصول نظری بینامتنیت‌گرایی (در اینجا، کاری با کاربرد واقعی این اصول ندارم)، مسئله‌ی فهم متن (یعنی، بازسازی وضع ذهنی منجر به تولید متن) محلی از اعراب ندارد. در این نظریه هم، مانند ساختگرایی، وجود اندیشه‌ی شخصی در متن ناممکن است. در عوض، پی‌روان این نظریه بر آن‌اند که اندیشه همواره در قالب نشانه‌های عینی در متن تجلی می‌یابد (آنچه پرس «نشانه-ذهن» می‌نامد) و نشانه‌ها هم به هیچ شخصی تعلق ندارند. فقط تحلیلگر است که حق دارد اندیشه‌ای داشته باشد نه پدیدآورنده‌ی متن. بر این اساس، تحلیلگر همیشه بلندپایه‌تر و باهوش‌تر از نویسنده‌ی متن مورد نظر است.

(پ)

سومین نوع نگرش به بررسی «نشانه‌پردازی» مربوط می‌شود، یعنی مسئله‌ی شکل‌گیری ساختار نشانه‌ها از واقعیت‌های غیرنشانه‌ای یا پیش‌نشانه‌ای. این قبیل واقعیت‌ها را معمولاً با طبیعت (نقطه‌ی مقابل فرهنگ) یکی می‌دانند و از آن با نام‌هایی چون «زندگی»، «غریزه»، «روان»، «تمنّا»، و غیره یاد می‌کنند.

پس از ظهور میخائیل باختین^۱ و نظریه‌های او، کنش‌های فرهنگی را نوعی تعامل بی‌وقفه می‌انگارند، کنش‌مکش یا گفت‌وگوی فرهنگ با دیگری بودن خودش. در نتیجه، مرزهای حوزه‌ی فرهنگ در کانون توجه قرار گرفته و به مسئله‌ی مورد بررسی نگرش‌هایی مانند نشانه‌شناسی روان‌کاوانه بدل شده‌اند.

مشکل اصلی این نگرش تنزل دادن غیرنشانه است که، با محصورشدن در چارچوب

۱. اندیشمند و ناقد روس (۱۸۹۵-۱۹۷۵)

تحلیلی، طی روند دلالت‌پذیری هویت خود را از دست می‌دهد. به این ترتیب، تحلیلگر متوجه می‌شود که، به‌جای پدیده‌های «طبیعی»، با فرم‌های ثانویه، تغییر یافته، و «فرهنگی» سروکار دارد. در حقیقت، تعریف (نا)خودآگاه به منزله‌ی پدیده‌ای طبیعی تفسیر عینی آن را ایجاد می‌کند. این بدان معناست که وقتی (نا)خودآگاه را بررسی کنیم، صرفاً عینی‌شدگی آن را بررسی کرده‌ایم.

مبانی فلسفی نشانه‌شناسی

به لحاظ تاریخی، نشانه‌شناسی را نمایندگان گروه محدودی از رشته‌های علمی به وجود آوردند، به‌خصوص منطق، ریاضیات، و زبان‌شناسی. اثبات‌گرایی^۱ (که در قالب عمل‌گرایی^۲، فایده‌گرایی^۳، رفتارگرایی^۴، و جز آن نمود می‌یافت) دیدگاه مشترکِ پدران نشانه‌شناسی بود. ویژگی‌های اساسی اثبات‌گرایی از این قرارند:

۱. نفی متافیزیک (فقط باید به روی‌داد^۵های مشاهده‌پذیر پرداخت)؛
۲. نفی هستی‌شناسی و، در عوض، روی‌آوردن به معرفت‌شناسی (کسی نمی‌تواند به حقیقت غایی دست بیابد و، بر پایه‌ی روی‌دادهای مشاهده‌پذیر، صرفاً می‌توان فرضیه‌هایی احتمالی بر ساخت)؛
۳. نفی بداهت^۶ و، در عوض، تکیه بر عقل‌گرایی^۷ (هیچ‌چیز بدیهی نیست)؛

۱. **positivism**: فلسفه‌ی تحصلی/تحقیقی؛ نگرشی فلسفی که اگوست کُنت (Auguste Comte)، فیلسوف فرانسوی (۱۷۹۸-۱۸۵۷)، آن را پایه‌گذاری کرد. اثبات‌گرایان فقط گزاره‌هایی را می‌پذیرند که بتوان آنها را با روش‌های علمی و تجربی یا منطق ریاضی اثبات کرد و، در نتیجه، متافیزیک و خداباوری (theism) را رد می‌کنند.

۲. **pragmatism**: اصالتِ عمل؛ مکتبی فلسفی که خاستگاه آن آثار فیلسوفان امریکایی چون چارلز سندرز پرس، ویلیام جیمز (William James) (۱۸۴۲-۱۹۱۰)، و جان دیویی (John Dewey) (۱۸۵۹-۱۹۵۲) است. ایشان معتقد بودند که باورها و فرضیه‌ها را باید بر اساس ارزش عملی‌شان سنجید، یعنی اینکه عملی‌اند یا نه، و کارکرد اندیشه هدایت عمل است.

۳. **utilitarianism**: سودمداری؛ نگرشی در فلسفه‌ی اخلاق مبتنی بر این اصل که عملی از نظر اخلاقی درست یا نیک است که برای افراد فایده داشته باشد؛ به بیان دقیق‌تر، عمل اخلاقی یا خیر آن است که بیشترین فایده و لذت را برای بیشترین افراد در پی داشته باشد. بنیان‌گذاران این نگرش جرمی بنتم (Jeremy Bentham) (۱۷۴۸-۱۸۳۲) و جان استوارت میل (John Stuart Mill) (۱۸۰۶-۱۸۷۳)، دو فیلسوف و سیاستمدار انگلیسی، بودند.

۴. **behaviorism**: رفتارنگری؛ نظریه‌ای در روان‌شناسی که، به جای فراگردهای ذهنی بشر، به رفتار او توجه می‌کند و آن را از دیدگاه‌های تجربی یادگیری بررسی می‌کند. از نظر رفتارگرایان، «رفتار» دلالت دارد بر هر ویژگی فرد که دیگران بتوانند به آسانی مشاهده و ارزیابی‌اش کنند. بنا بر این، ایشان کاری با تجربه‌های آگاهانه‌ی افراد و توصیف آنان از خودشان ندارند.

همه چیز را باید با استنتاج منطقی ثابت کرد)؛

۴. نفی ذهنیت [= سوپژکتیویته/سوژه‌بنیادی]، که به زعم اثبات‌گرایان فقط مانع کسب معرفت علمی و عینی است (اثبات‌گرایان ذهن [= سوژه] و عین [= ابژه] را دو قطب کاملاً مخالف می‌انگارند)؛
۵. اعتقادی راسخ به «هنجار» (فقط تجربه‌ی حسی و اندیشه‌ی منطقی بهنجارند؛ بقیه‌ی چیزها یا نابهنجارند یا نتیجه‌ی ناآگاهی).

چارلز سندرز پرس، در جستار «پرسش‌هایی درباره‌ی قوه‌هایی که برای انسان برشمرده‌اند»^۱ [۱۸۶۸]، تأکید می‌کند که

۱. ما قوه‌ی شهود^۲ نداریم؛ هر معرفت از معرفت‌های پیشین ما ناشی می‌شود؛
۲. ما قوه‌ی درون‌نگری^۳ نداریم؛ معرفت ما از دنیای درون نتیجه‌ی استدلال‌های فرضی بر اساس مشاهده‌ی چیزهای دیگر است؛
۳. بدون نشانه‌ها نمی‌توانیم بیندیشیم.

کل نظریه‌ی نشانه‌شناسی پرس بر این سه نکته اساس یافته است. وی معتقد است که افراد به واقعیت دسترسی مستقیم ندارند و نمی‌توانند داشته باشند. نشانه‌ها هم واسطه‌ای عام میان ذهن آدمی و جهان پیرامون اویند. نشانه‌ها نه شخصی بلکه اجتماعی و همگانی‌اند، و جامعه است که معنای آنها را مشخص می‌کند. بر این اساس، اصل متعالی در فلسفه‌ی پرس شهود (حتی در معنای دکارتی آن) نیست بلکه جامعه است؛ معیار صدق هم توافق عمومی است. از آنجا که حقیقت قراردادی است، وظیفه‌ی دانشمند یا فیلسوف تلاش برای شناخت واقعیت موجود نیست (زیرا چنین شناختی ناممکن است) بلکه وظیفه‌ی او توضیح دادنِ صورهای موجود از واقعیت است.

اثبات‌گرایان منطقی این ایده را بار دیگر مورد توجه قرار دادند. تأکید فردینان دو سسور^۴ بر تصادفی بودن رابطه‌ی دال و مدلول در نشانه، مفهوم آگاهی کاذب کارل

1. Charles Sanders Peirce, 1868, "Questions Concerning Certain Faculties Claimed for Man," *Journal of Speculative Philosophy*. No. 2: 103-114.

2. intuition

۳. introspection: آگاه‌شدن فرد از فراگردی که طی آن جهان پیرامون را تجربه می‌کند، یا واکاوی او این فراگرد را.

۴. زبان‌شناس سوییسی (۱۸۵۷-۱۹۱۳)

مارکس^۱، و نظریه‌ی ناخودآگاه زیگمونت فروید^۲ نیز این ایده‌ی پرس را تقویت کردند. در نهایت، این ایده اصل مقدماتی ساخت‌گرایان و نشانه‌شناسان شد و تا امروز همچنان به قوت خود باقی است، طوری که حتی پساساخت‌گرایان و ساخت‌گشایان هم جرئت ندارند در این حقیقت قدیمی تردید کنند.

شاید بتوان گفت که اثبات‌گرایی برای پیشرفت علم در قرن نوزدهم خیلی مفید و کارساز بوده است. با این حال، زمانه عوض می‌شود و علم هم دوشادوش آن تحول می‌یابد. با رخ دادن آنچه فریتسوف کاپرا^۳ «چرخش بُن‌نگره» می‌نامد، اندیشمندان دریافته‌اند که تصور اثبات‌گرایانه و مکانیکی جهان «سخت محدود و نیازمند بازبینی اساسی است». مهم‌ترین ویژگی‌های بن‌نگره‌ی جدید عبارت‌اند از:

۱. فرارفتن از تقابل‌هایی مثل ذهن/عین و روح/ماده و پذیرفتن اینکه نیروی خودآگاهی یکی از جنبه‌های بنیادی جهان است؛
۲. تصویری کل‌نگرانه و اندام‌وار از جهان؛ تصدیق محدودبودن تمام نگرش‌های منطقی به واقعیت؛
۳. پذیرفتن اینکه دریافت شهودی یکی از روش‌های معتبر کسب معرفت است؛
۴. موجه‌دانستن تجربه‌های عرفانی و نامتعارف.

نشانه‌شناسی، که کمال مطلوبش عینیت علمی است، ظاهراً هنوز مقدمات اولیه و معمولاً پنهان خود را حفظ کرده است، یعنی جهان‌بینی‌ای که مختص علوم قرن نوزدهمی بود. البته، استثناهایی هم وجود دارند؛ مثلاً، یوری لوتمان (که بسیار متأثر از ایلیا پریگورین^۴ بود) به پیش‌بینی‌ناپذیری و خودانگیختگی در تاریخ و فرهنگ علاقه‌ی زیادی داشت. این علاقه‌ی او را می‌توان تلاشی برای واردکردن عامل خودآگاهی (حتی اگر طبیعت‌گرایانه تلقی شود) به قلمرو تفکر نشانه‌شناختی به شمار آورد.

۱. فیلسوف سیاسی آلمانی (۱۸۱۸-۱۸۸۳)

۲. روانکاو اتریشی (۱۸۵۶-۱۹۳۹) (تلفظ دقیق نام او در آلمانی زیگمونت فرویت است)

۳. فیزیک‌دان آمریکایی اتریشی‌تبار (زاد ۱۹۳۹)

۴. دانشمند بلژیکی روس‌تبار (۱۹۱۷-۲۰۰۳)

نشانه‌شناسی به منزله‌ی وضع ذهنی

مفهوم‌های اساسی نشانه‌شناسی تعریف‌ناپذیرند، همان‌گونه که مفهوم‌های اساسی ریاضیات را (مثل نقطه، مجموعه، عدد، و جز آن) نمی‌توان تعریف کرد. از این گذشته، نشانه را نمی‌توان مفهومی اولیه قلمداد کرد زیرا مفهوم ساده‌ای نیست. نشانه مفهومی مرکب است که دست‌کم از سه عنصر تشکیل می‌شود: «نام»، «مصادق»، و «رابطه‌ی» این دو. با وجود این، هرکس بخواهد نشانه‌شناسی را بررسی کند کار خود را با توضیح نشانه در حکم موضوع اصلی این علم آغاز می‌کند.

یوری شیریدر، در یکی از آثاری که در دهه‌ی ۱۹۷۰ نوشته است، پیش‌نهاد می‌کند که موضوع اصلی نشانه‌شناسی را نه نشانه که «وضعیت نشانه‌ای» در نظر بگیریم، هرچند این مفهوم نیز تعریف‌ناپذیر است. وضعیت نشانه‌ای چیست؟ اگر هر چیزی را می‌توان موضوع نشانه‌شناسی قرار داد، نخستین پرسشی که مطرح می‌شود این است که در چه وضعیتی چیزی را نشانه، یعنی نشانه‌ای، می‌پنداریم. وضعیتی را که در آن فردی چیزی را نشانه می‌انگارد وضعیت نشانه‌ای می‌گوییم. واضح است که این وضعیت وقتی پیش می‌آید که چیزی با توجه به دوگانگی‌اش نشانه تلقی شود. در این صورت، نشانه نه فقط بر ویژگی‌های آن چیز بلکه بر وضع ذهنی فرد مورد نظر نیز دلالت دارد.

نتیجه‌ی بحث فوق این است که نشانه‌شناسی همان عینیت‌بخشیدن به نوع خاصی از ذهن یا بیان کردن وضع آن ذهن است. ذهن مورد اشاره ذهنی دوگانه است. اگر بپذیریم که واقعیت خودموجود است، یعنی به خودی خود و فارغ از هرگونه دوگانگی وجود دارد، آن‌گاه نشانه‌شناسی عبارت خواهد بود از آفرینش ذهنی کور و اتکای توجیه‌گرانه‌ی آن ذهن به خود-ذهنی که از واقعیت جداست و قادر نیست آن را آن‌طور که هست و بدون واسطه ببیند، یعنی ذهنی که در جهل به سر می‌برد.

اگر نشانه‌شناسی به هستی‌شناسی «تقابل‌های دوقطبی» پردازد، صرفاً به پدیده‌های غیرواقعی یا نسبتاً واقعی پرداخته است. این نشانه‌شناسی واقعیت غایی و ژرف‌تر را، یعنی واقعیت چنان که هست، نفی می‌کند یا نادیده می‌گیرد. ذهن نشانه‌ای، که طی شش سده‌ی اخیر بر فرهنگ غرب حاکم بوده و در حکم «سانسور کمابیش جهانی فهم» عمل کرده است، به چیزهایی توجه می‌کند که واقعاً واقعی نیستند.

اصلاً اتفاقی نیست که ایدئولوژی و ترغیب‌گری از موضوع‌های مورد توجه نشانه‌شناسی جدیدند. هم ایدئولوژی هم ترغیب‌گری، هر دو سرشتی مشابه سرشت

نشانه‌شناسی دارند زیرا هردو صرفاً در عالمِ جهل امکان وقوع می‌یابند. فقط کسانی را می‌توان ترغیب کرد یا آلت دست قرار داد که ندانند واقعیت چیست و چه ویژگی‌هایی دارد. به نظر من، اشخاصی مثل بودا یا مسیح را نمی‌شد آلت دست قرار داد. اصلاً اتفاقی نیست که اقدام‌های «نشانه‌شکنانه‌ی» رولان بارت^۱ و ژاک دریدا^۲ (یعنی اقدام‌های آنان برای از بین بردن مناسبت‌های قدرتِ پنهان در زبان) منجر به شکل‌گیری ایدئولوژی‌های نیرومند و ستیزه‌جویانه شدند. این وضع اجتناب‌ناپذیر بود چون نشانه‌شناسی خودش نوعی ایدئولوژی است و جهان‌بینی محدود و کوتاه‌بینانه‌ای به متخصصان بداقبالش تحمیل می‌کند.

ادعاهای نشانه‌شناسی مبنی بر اینکه راه حلی جهانی است ریشه در روند کلی تحول علم در غرب (حداقل تا امروز) دارد که کمیت را جانشین کیفیت و «تفسیر» کردن چیزها را جانشین مشاهده‌ی مستقیم آنها کرده است. نشانه‌شناسی بینش روشن خود را از دست داده و احکامِ جزمی «معرفت اثباتی» را بر جای آن نشانده است. با این همه، همان‌طور که یکی از مرشدان هندو گفته است، «فکر کردن لازم است اما کافی نیست؛ زندگی هم باید بکنیم!». یا، به قول یکی از فیلسوفان روس، «اظهارهایی مانند "ما در جهان نشانه‌ها زندگی می‌کنیم" و "بشر در جهان نشانه‌ها می‌زید" همان‌قدر غیرواقعی‌اند که سخنانی مثل "بشر در جهان اشیا زندگی می‌کند" یا "بشر در جهان ایده‌ها می‌زید"». بهتر است بگوییم که «بشر در جهان گزینش‌ها زندگی می‌کند».

واپسین پرسش هم این است که چرا نشانه‌شناسی این‌قدر ماندگار و جذاب است. به گمان من، یک دلیلش این است که نشانه‌شناسی زندگی را پیش‌بینی‌پذیرتر و، در نتیجه، راحت‌تر می‌کند. نشانه‌شناسی نوعی ساز و کارِ دفاعی روانی مؤثر در مقابل واقعیت است. واقعیت، اگر مستقیماً به ما عرضه شود، برای شخصیت‌های محدود ما و «تصورهای ثابت» ارجمندمان بسیار دردناک و خطرآفرین خواهد بود. پس، اگر ابتدا واقعیت را به «نشانه» تبدیل کنیم، خیلی راحت‌تر می‌توانیم با آن کنار بیاییم.

۱. ناقد فرانسوی (۱۹۱۵-۱۹۸۰)

۲. اندیشمند فرانسوی (۱۹۳۰-۲۰۰۴)